

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

سوره مبارکه ناس

تعلیم استعاذه از شر و سوسه

گزاره‌های تفسیر المیزان درباره سوره مبارکه ناس^۱

در این سوره رسول گرامی خود را دستور می‌دهد به اینکه از شر و سواس خناس، به خدا پناه ببرد، و به طوری که از روایات وارده در شأن نزول آن استفاده می‌شود این سوره در مدینه نازل شده، بلکه از آن روایات بر می‌آید که این سوره و سوره قبله‌اش هر دو با هم نازل شده‌اند.

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ:

- طبع آدمی چنین است که وقتی شری به او متوجه می‌شود و جان او را تهدید می‌کند، و در خود نیروی دفع آن را نمی‌بیند به کسی پناهنده می‌شود
- [او کسی است] که نیروی دفع آن را دارد، تا او را در رفع آن شر کفایت کند،
- و انسان در اینگونه موارد به یکی از سه پناه، پناهنده می‌شود:
- یا به ربی پناه می‌برد که مدبر امر او و مربی او است،
 - و در تمامی حوائجش از کوچک و بزرگ به او رجوع می‌کند،
 - در این هنگام هم که چنین شری متوجه او شده و بقای او را تهدید می‌کند به وی پناهنده می‌شود
 - [این کار را انجام می‌دهد] تا آن شر را دفع کرده بقایش را تضمین کند،
 - و از میان آن سه پناهگاه، این پناهگاه خود تام در سببیت است.^۲
- دومین پناه، کسی است که دارای سلطنت و قوتی کافی باشد، و حکمی نافذ داشته باشد،
 - به طوری که هر کس از هر شری بدو پناهنده شود و او بتواند با اعمال قدرت و سلطنتش آن را دفع کند،
 - نظیر پادشاهان (و امثال ایشان)،
 - این سبب هم سببی است مستقل و تام در سببیت.

^۱ ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص ۶۸۷-۶۹۱

^۲ در ادامه متن سببیت تام توضیح داده شده است.

- در این میان سبب سومی است و آن عبارت است از الهی که معبود واقعی باشد،
 - [سبب بودن آن به این دلیل است که] لازمه معبودیت اله، مخصوصا اگر الهی واحد و بی شریک باشد، این است که بنده‌اش را برای خود خالص سازد،
 - [خالص ساختن بنده برای اله] یعنی [بنده] جز او کسی را نخواند،
 - [جز او کسی را نخواند، یعنی بنده] در هیچ یک از حوائجش جز به او مراجعه ننماید،
 - [جز او کسی را نخواند، یعنی بنده] جز آنچه او اراده می‌کند اراده نکند،
 - [جز او کسی را نخواند، یعنی بنده] جز آنچه او می‌خواهد عمل نکند.
- و خدای سبحان رب مردم، و ملک آنان، و اله ایشان است،
- همچنان که در کلام خویش این سه صفت خود را جمع کرده فرموده: «ذَلِكُمْ اللهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ» و در آیه زیر به علت ربوبیت و الوهیت خود اشاره نموده، می‌فرماید «رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا»، و در این آیه‌ای که از نظرت می‌گذرد به علت مالکیت خود اشاره نموده، می‌فرماید: «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»
- پس اگر قرار است آدمی در هنگام هجوم خطرهایی که او را تهدید می‌کند به ربی پناهنده شود، الله تعالی تنها رب آدمی است و به جز او ربی نیست،
- و نیز اگر قرار است آدمی در چنین مواقعی به پادشاهی نیرومند پناه ببرد، الله سبحانه، پادشاه حقیقی عالم است، چون ملک از آن او و حکم هم حکم او است.
- و اگر قرار است بدین جهت به معبودی پناه ببرد، الله تعالی معبود واقعی است و به جز او اگر معبودی باشد قلابی و ادعایی است.
- و بنابراین جمله «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ»، دستوری است به رسول خدا صلی الله علیه و آله، به اینکه به خدا پناه ببرد، از این جهت که خدای تعالی رب همه انسانهاست و آن جناب هم یکی از ایشان است، و نیز خدای تعالی ملک و اله همه انسانهاست و آن جناب هم یکی از ایشان است.
- از آنچه گذشت روشن شد که: اولاً چرا در میان همه صفات خدای تعالی خصوص سه صفت: «ربوبیت» و «مالکیت» و «الوهیت» را نام برد؟ و نیز چرا این سه صفت را به این ترتیب ذکر کرد، اول ربوبیت، بعد مالکیت، و در آخر الوهیت؟
- و گفتیم ربوبیت نزدیک‌ترین صفات خدا به انسان و ولایت در آن اخص است،
- زیرا عنایتی که خدای تعالی در تربیت او دارد، بیش از سایر مخلوقات است.
- علاوه بر این اصولاً ولایت، امری خصوصی است مانند پدر که فرزند را تحت پر و بال ولایت خود تربیت می‌کند.
- و ملک دورتر از ربوبیت و ولایت آن است، همچنان که در مثل فرزندی که پدر دارد کاری به پادشاه ندارد، بله اگر بی‌سرپرست شد به اداره آن پادشاه مراجعه می‌کند، تازه باز دستش به خود شاه نمی‌رسد،
- و ولایت هم در این مرحله عمومی‌تر است، همچنان که می‌بینیم پادشاه تمام ملت را زیر پر و بال خود می‌گیرد،

- و اله مرحله‌ای است که در آن بنده عابد دیگر در حوائجش به معبود مراجعه نمی‌کند، و کاری به ولایت خاص و عام او ندارد، چون عبادت ناشی از اخلاص درونی است، نه طبیعت مادی،
- به همین جهت در سوره مورد بحث، نخست از ربوبیت خدای سبحان و سپس از سلطنتش سخن می‌گوید، و در آخر عالی‌ترین رابطه بین انسان و خدا، یعنی رابطه بندگی را به یاد می‌آورد، می‌فرماید: «قُلْ أُعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ».
- و ثانیاً: روشن شد که چرا جمله‌های «رب الناس»، «ملک الناس»، «اله الناس» را متصل و بدون واو عاطفه آورد؟
- خواست تا بفهماند هر یک از دو صفت الوهیت و سلطنت، سببی مستقل در دفع شر است،
- پس خدای تعالی سبب مستقل دفع شر است، بدین جهت که رب است، و نیز سبب مستقل است بدین جهت که ملک است، و نیز سبب مستقل است بدین جهت که اله است، پس او از هر جهت که اراده شود سبب مستقل است، و نظیر این وجه در دو جمله «اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ» گذشت.
- و نیز با این بیان روشن شد که چرا کلمه «ناس» سه بار تکرار شد؟ با اینکه می‌توانست بفرماید: «قل اعوذ برب الناس و الههم و ملکهم»
- چون خواست تا به این وسیله اشاره کند به اینکه این سه صفت هر یک به تنهایی ممکن است پناه پناهنده قرار گیرد، بدون اینکه پناهنده احتیاج داشته باشد به اینکه آن دو جمله دیگر را که مشتمل بر دو صفت دیگر است به زبان آورد،
- همچنان که در صریح قرآن فرموده: خدای تعالی اسمایی حسنی دارد، به هر یک بخواهید می‌توانید او را بخوانید،^۳
مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ:
- [وسواس حدیث نفس است به این معنا که گویی صدایی آهسته است که به گوش می‌رسد] در مجمع البیان، آمده که کلمه «وسواس» به معنای حدیث نفس است، به نحوی که گویی صدایی آهسته است که به گوش می‌رسد، و بنا به گفته وی کلمه «وسواس» مانند کلمه «وسوسه» مصدر خواهد بود،^۴
- و کلمه «خناس» صیغه مبالغه از مصدر «خنوس» است که به معنای اختفای بعد از ظهور است.

^۳ در ادامه این قسمت در تفسیر آمده است: این بود توجیهاات ما درباره آیات این سوره، ولی مفسرین در توجیه هر یک از سؤال‌های بالا وجوهی ذکر کرده‌اند که دردی را دوا نمی‌کند.

^۴ در ادامه این قسمت در تفسیر آمده است: و دیگران آن را مصدری سماعی و بر خلاف قاعده دانسته‌اند، چون قاعده اقتضا می‌کرد «واو» اول این کلمه به کسره خوانده شود، همچنان که حرف اول مصدر سایر افعال چهار حرفی به کسره خوانده می‌شود، مثلاً می‌گویند: «دحرج، یدحرج، دحراجا و زلزله، یزلزل زلزالا»

و به هر حال ظاهر این آیه -همان طور که دیگران نیز استظهار کرده‌اند- این است که: مراد از این مصدر معنای وصفی است، که مانند جمله «زید عدل؛ زید عدالت است» به منظور مبالغه به صیغه مصدر تعبیر شده است. و از بعضی نقل شده که اصلاً کلمه مورد بحث را صفت دانسته‌اند، نه مصدر.

- بعضی گفته‌اند: شیطان را از این جهت خناس خوانده که به طور مداوم آدمی را وسوسه می‌کند، و به محضی که انسان به یاد خدا می‌افتد پنهان می‌شود و عقب می‌رود، باز همین که انسان از یاد خدا غافل می‌شود، جلو می‌آید و به وسوسه می‌پردازد.

الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ:

- این جمله صفت «وسواس خناس» است،
- [محل وسوسه شیطان صدور ناس است] و مراد از «صدور ناس» محل وسوسه شیطان است،
- [قلب که محل شعور و ادراک است در قفسه سینه و صدر قرار دارد و از این رو، آن محل وسوسه شیطان است] چون شعور و ادراک آدمی به حسب استعمال شایع، به قلب آدمی نسبت داده می‌شود که در قفسه سینه قرار دارد، و قرآن هم در این باب فرموده: «وَلَكِنَّ تَعَمَّى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»^۵ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ:

- این جمله بیان «وسواس خناس» است،
- و در آن به این معنا اشاره شده که بعضی از مردم کسانی هستند که از شدت انحراف، خود شیطانی شده و در زمره شیطانها قرار گرفته‌اند، همچنان که قرآن در جای دیگر نیز فرموده: «شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ»^۶.

^۵ در ادامه تفسیر آمده است: و اما اینکه بعضی گفته‌اند کلمه «ناس» هم بر جماعتی از انسانها اطلاق می‌شود و هم بر جماعتی از جن، و جمله «مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ» بیانگر این معنای اعم است. سخنی است بی‌دلیل که نباید بدان اعتنا نمود. همچنین به این سخن که بعضی گفته‌اند: کلمه «و النّاس» عطف است بر کلمه «وسواس»، و معنای عبارت این است که: پناه می‌برم به خدا از شر وسواس خناس که از طایفه جن هستند، و از شر مردم. [نباید اعتنا نمود] چون این معنایی است که همه می‌دانند از فهم به دور است.

^۶ بحث روایی سوره در المیزان:

در مجمع البیان است که أبوخدیجه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد در حالی که آن جناب بیمار بود، پس آن جناب را با دو سوره «قُلْ أَعُوذُ» و سوره «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» افسون نموده، سپس گفت: «بِسْمِ اللهِ اَرْقِيكَ وَ اللهُ يَشْفِيكَ مِنْ كُلِّ دَاءٍ يُؤْذِيكَ خَذَا فَلْتَهْنِيكَ؛ مَنْ تَوَرَّأَ بِهٖ نَامَ خُدا اَفْسُونَ مِی‌کنم، وَ خُدا تَوَرَّأَ اَزْ هَرِّ دَرْدِیْ كِهْ اَزَّارَتْ دَهْدْ شَفَا مِی‌دهد، بَگیر این را که گوارایت باد» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ...» و باز در مجمع البیان است که از انس بن مالک روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شیطان پوزه خود را بر قلب هر انسانی خواهد گذاشت، اگر انسان به یاد خدا بیفتد، او می‌گریزد و دور می‌شود، و اما اگر خدا را از یاد ببرد، دلش را می‌خورد، این است معنای وسواس خناس.

و در همان کتاب آمده که عیاشی به سند خود از ابان بن تغلب، از جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه برای قلبش در سینه‌اش دو گوش هست، از یک گوش فرشته بر او می‌خواند و می‌دمد، و از گوش دیگرش وسواس خناس بر او می‌خواند، خدای تعالی به وسیله فرشته او را تایید می‌کند، و این همان است که فرموده: «وَ اَیَّدُهُمْ بِرُوحٍ مِّنْهُ؛ ایشانش را به روحی از ناحیه خود تایید می‌کند»

و در امالی صدوق به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: وقتی آیه «وَ الَّذِیْنَ اِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً اَوْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ»، نازل شد ابلیس به بالای کوهی در مکه رفت که آن را کوه «ثویر» می‌نامند. و به بلندترین آوازش غفرت‌های

خود را صدا زد، همه نزدش جمع شدند، پرسیدند ای بزرگ ما مگر چه شده که ما را نزد خود خواندی؟ گفت: این آیه نازل شده، کدامیک از شما است که اثر آن را خنثی سازد، عفریتی از شیطانها برخاست و گفت: من از این راه آن را خنثی می‌کنم. شیطان گفت: نه، این کار از تو بر نمی‌آید. عفریتی دیگر برخاست و مثل همان سخن را گفت، و مثل آن پاسخ را شنید. وسواس خناس گفت: این کار را به من واگذار، پرسید از چه راهی آن را خنثی خواهی کرد؟ گفت: به آنان وعده می‌دهم، آرزومندشان می‌کنم تا مرتکب خطا و گناه شوند، وقتی در گناه واقع شدند، استغفار را از بادشان می‌برم. شیطان گفت: آری تو، به درد این کار می‌خوری، و او را موکل بر این ماموریت کرد، تا روز قیامت.